



حال و هوای سال‌های اولیه دفاع مقدس در گفت‌وگو با یک راوی جنگ

دست‌های خالی

بادل‌های ملو از ایمان

متن زیر در گفت‌وگوی ما با علی مرتضایی پور یکی از رزمندگان و راوی‌های دفاع مقدس حاصل آمده است که به‌حال و هوای

جبهه‌ها در اوایل دفاع مقدس می‌پردازد.

هرچند جنگ تحمیلی روز ۳۱ شهریور ماه ۱۳۵۹ به شکل رسمی آغاز شد، ولی از همان اولین روزهای پیروزی انقلاب اسلامی، تحركات مرزی رژیم بعث عراق علیه کشورمان آغاز شد. در واقع جوان‌های انقلابی که پس از پیروزی انقلاب اسلحه به دوش گرفته و در نهادهایی چون کمیته و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی حضور یافته بودند، بدون انقطاع، از درگیری‌های منتهی به انقلاب، به درگیری‌های درون شهری یا ضد انقلاب و عناصر برجای مانده از رژیم گذشته ورود کردند و سپس با شعلور شدن جنگ در مناطق مرزی، به این مناطق ورود یافتند.

به این ترتیب یک جوان انقلابی بدون آنکه از فضای جهاد جدا و فارغ شود، از شب‌های پرشور انقلاب به روزها و شب‌های خاطر‌هانگیز جهاد در میادین جنگ سخت ورود کرد و تا ۱۰ سال بعد (از ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۷) بدون وقفه در این میادین حضور یافت. به همین دلیل شور و حال انقلاب به میان رزمندگان دفاع مقدس رسوخ یافت و افتخارفته تبدیل به فرهنگی غنی و پربار شد.

اما در میان مقاطع مختلف جنگ، مقاطع ابتدایی آن رنگ و بوی دیگری داشت. یکی از دلایل این امر، نزدیکی به زمان پیروزی انقلاب و حفظ شور انقلابی در میان مردم و جوانان بود اما از دیگر دلایل این موضوع می‌توانیم به کمبود تسلیحات در بین رزمندگان خودی اشاره کنیم که خواهی نخواهی باعث می‌شد اتکا به ایمان و انگیزه‌های الهی در میان رزمندگان بسیار بیشتر از اتکا به جنگ‌افزارها و ادوات نظامی باشد.

به تعبیر دیگر، دست‌های خالی باعث می‌شد دل‌های رزمندگان متوجه حضرت دوست شود و از این‌رو، قدرت ایمان و معنویت موجود در بین رزمندگان، جبران کاستی‌ها را می‌کرد.
شاید این حرف یکی از سرداران جنگ درست باشد که می‌گفت: «هر چه از زمان جنگ فاصله می‌گرفتم و جلوتر می‌رفتم، اتکای ما به جنگ‌افزارها بیشتر می‌شد. رزمندگان همچنان معنویت خود را حفظ کرده بودند، ولی این فکر که اگر در فلان عملیات فلان قدر تانک یا توپ داشتیم موفق‌تر می‌شدیم، کم‌کم در جبهه‌ها بیشتر شنیده می‌شد و همین‌ها تا حدی از معنویت‌ها کم می‌کرد.»

به هر روی، جنگ در پهنه‌ای ۱۰ساله و مقاطعی مختلف ادامه یافت و هر مقطعی حال و هوای خود را داشت. سادگی‌های اوایل جنگ، ناشی از حضور رزمندگانی بود که شور انقلابی را به صحنه‌های جهاد کشانده بودند و سنگ بنای فرهنگی را بنا نهاندند که به نام فرهنگ دفاع‌مقدس تا قرن‌ها قابلیت ماندگاری و پسرادش دارد و باید از آن بهره‌دها جست.

گفت‌وگو

مقاومت

ارتباط با ما ۸۸۴۹۸۴۱

گفت‌وگوی «جوان» با یکی از جانبازان مرحله اول آزادسازی خرمشهر

مصاف نفر باتانک را در الی بیت المقدس به چشم دیدم



می‌شد. اتفاقاً همانجا با توضیحاتی که یکی از مسئولان اعزام داد با معنی ولی فقیه بهتر آشنا و از آن زمان به بعد شیفته و مرید حضرت امام شدم و ایشان را به عنوان مرجع تقلید انتخاب کردم. کارهای اعزام که تمام شد، استعدادمان به دو گردان می‌رسید. به تهران رفتیم و چند روزی در پادگان ۲۰۱ حمزه آموزش دیدیم. بعد برای عید نوروز به ما مرخصی دوشادوش هم ذیل قرارگاه مرکزی گریلا به اهداف دشمن در غرب رودخانه کارون هجوم بردند و عملیاتی را شروع کردند که ۲۳ روز به طول انجامید. در یک نبرد طولانی و خونین نهایتاً در سوم خردادماه ۱۳۶۱ خرمشهر آزاد شد. در گفت‌وگویی که با رزمنده جانباغ یعقوبعلی یلوکی انجام دادیم، سعی کردیم مروری بر مرحله اول عملیاتی الی بیت‌المقدس داشته باشیم.

یلوکی در اوّلین روزهای حضورش در جبهه‌ها به میدان الی بیت‌المقدس ورود کرد، اما در ست روز دوم عملیات از ناحیه پای به شدت مجروح شد و آنطور که خودش می‌گوید، خیر آزادسازی خرمشهر را از روی تخت بیمارستان شنید.

گویا آزادسازی خرمشهر اولین عملیاتی بود که در آن شرکت کرده بودید؟

در واقع فتح‌المبین اولین عملیات بود، اما ما به مرحله آخر آن زمانی رسیدیم که درگیری‌ها تمام شده بود. به همین دلیل می‌توانم بگویم اولین عملیاتی که حضور یافتم و در درگیری بین نیروهای خودی و دشمن شرکت کردم، الی بیت‌المقدس بود.

پس شما بین دو عملیات فتح‌المبین و الی بیت‌المقدس به جبهه اعزام شدید؟

بمنده ۱۰ اسفندماه ۱۳۶۰ زمانی که ۱۶سال داشتم به همراه یک عده دیگر از همشهری‌هایم طرف دفتر حزب جمهوری اسلامی بخش ماه نشان زنجان ساماندهی شدیم و برای اعزام به مرکز استان رفتیم. در زنجان یک صف طولانی جلوی مرکز بسیج ایجاد شده بود که با داوطلبان حضور در جبهه ثبت‌نام می‌کردند. یکسری سؤال‌های عقیدتی می‌پرسیدند و کارهای پذیرش و اعزام انجام

رستم‌خانی و گردان سلمان به فرماندهی شهید اکبر منصوری، همراه این نیروها درست روز ۱۰ اردیبهشت ماه ۶۱ با قطار به اهواز اعزام شدیم. تازه رسیده بودیم که از ما خواستند به منطقه عملیاتی فتح‌المبین برویم. عملیات تقریباً تمام شده بود ولی حضور ما در مناطقی مثل موسیان، دهلران و عین‌خوش به تثبیت دستاوردهای عملیات کمک می‌کرد.

الی بیت‌المقدس چیزی حدود یک ماه فاصله بود، در این مدت چه کردید و کجا مستقر بودید؟

اول ما را در پادگان شهید بهشتی که مرکز اعزام نیروی جبهه جنوب بود مستقر کردند اما فرماندهان گفتند اینجا در تیررس عراقی‌هاست و نباید در این پادگان تجمع کنیم. الی موقع بعثی‌ها تا منطقه نورد اهواز پیش آمده بودند. خلاصه ما را به پایگاه پنجم شکاری امیدیه فرستادند و در پادگان کرخه که برای بچه‌های تیپ ۷ دزفول بود مستقر شدیم و دو هفته آموزش‌های تکمیلی را پشت سرگناشتیم تا خودمان را برای ورود به عملیات آینده آماده کنیم. کرخه به منطقه عملیاتی فتح‌المبین نزدیک بود، برای اینکه بهتر با جغرافیای جبهه و منطقه آشنا شویم، ما را به مناطق فتح‌شد فتح‌المبین می‌برند.از همان زمان رزمه‌های عملیات فتح‌خرمشهر شنیده می‌شد. در واقع ما می‌دانستیم چه مأموریتی در پیش داریم و شوق و ذوقمان برای آزادی



کردم مبادا زنده باشد و اسلحهام را بگیرد. بیشتر می‌ترسیدم با گرفتن اسلحه من دوستانم را به شهادت برساند. با احتیاط او را دور زدم و به سمت سر جنازه رسیدم. دیدم خیر زنده نیست و فقط با چشم‌های باز، هلاک شده است. وقتی خط را شکستیم از شکل و شمایل سنگ‌های بعثی‌ها فهمیدیم مشغول ساختن موانع و سنگرهای جدید بودند که ما غافلگیرشان کرده بودیم. سنگرها هنوز خیس بودند. از شش صبح روز بعد تا ساعت ۱۲ ظهر خط دوم، سوم و چهارم دشمن را هم شکستیم. هر خطی می‌شکست، بعثی‌ها را می‌دیدیم که یا به فرار گذاشت‌اند و بعضی از آنها از شدت ترس پوتین‌هایشان را درمی‌آوردند و پا برهنه و با زیرپیراهنی فرار می‌کردند. اما از خط چهارم به بعد دیگر کار واقعاً مشکل شد.

در خط چهارم چه اتفاقی افتاد؟

وقتی به خط چهارم دشمن رسیدیم، جاده-اهواز خرمشهر پیش‌رویمان بود. اما در اینجا عراقی‌ها با انبوهی از تانک‌ها به ما پاتک زدند. اینکه در فیلم‌ها نشان می‌دهند چند تانک دشمن به خط خودی می‌زند، در برابر آنچه در واقعیت می‌دیدیم اصلاً قابل مقایسه نیست. گاهی پیش می‌آمد که عراقی‌ها با ۲۰۰ الی ۳۰۰ تانک پاتک می‌زدند که واقعاً رگه‌بالایی به لحاظ نظامی است. آن روز هم تعداد تانک‌هایشان بی‌شمار بود. درگیری سختی صورت گرفت که قابل وصف نیست. بعضی از برادرها می‌گفتند باید زودتر به خط اول برگردیم و آنجا دفاعند کنیم اما باقی رزمنده‌ها مخالفت کردند و گفتند فکر نکنید اگر بر گردیم عراقی‌ها در همین خط چهارم متوقف می‌شوند. تعقیمان می‌کنند و آن وقت بیشتر آسیب می‌بینیم. به هر حال در خط سوم موضع گرفتیم و با دشمن درگیر شدیم. این طرف چند گردان نیروی پیاده بودیم و آن طرف عراقی‌ها با

بعد برای ادامه عملیات حرکت کردیم. از خط چهارم به بعد باید روی جاده اهواز- خرمشهر می‌رفتیم. منطقه تقریباً مسطح بود و عراقی‌ها با استفاده از توپ و خمپاره سعی می‌کردند از پیشروی ما جلوگیری کنند. به نزدیکی‌های جاده اهواز- خرمشهر رسیده بودیم که یک گلوله توپ چند متر آن طرف‌تر از من منفجر شد. احساس کردم مجروح شده‌ام اما سعی کردم جلوتر بروم که دیدم باهامی توان ندارند. بدنم داغ بود و در لحظات اول خیلی احساس درد نمی‌کردم ولی دیدم اصلاً نمی‌توانم قدم از قدم بردارم. به پایم نگاه کردم. استخوان‌های زانو و ران پایم از دو جا شکسته بود. دیگر نمی‌توانستم کاری انجام دهم و همانطور دراز کش ماندم تا بچه‌های امدادگر از راه رسیدند و من را به عقب منتقل کردند.

شما دومین روز از عملیات مجروح شدید، مجروحیت‌تان چقدر طول کشیدید؟ خبر آزادسازی خرمشهر را کیچا شنیدید؟

بعد از مجروحیت، ابتدا من را به اورژانس انتقال دادند. بعد با هلی‌کوپتر به ماهشهر منتقل شدیم. آنجا پایم را باندپیچی کردند و بعد هواپیما به هواپیما مجروحان را انتقال می‌دادند. یادم است هواپیمای اول به تهران می‌رفت. هواپیمای دوم به اهفهان و هواپیمای سوم به مشهد و ما هم که هواپیمای چهارم قسمتمان شد، به شیراز اعزام شدیم. در بیمارستان شهید چمران شیراز بستری شدم، با اینکه مجروحیت داشتم، اما سعی می‌کردم روحیام را حفظ کنم. پرستارها از من می‌پرسیدند اگر پایت خوب شود یا نه. جبهه برمی‌گردد؟ در جواب می‌گفتم اگر می‌توانستم با همین پایهام به عملیات ادامه می‌دادم، ولی چه کنم که دیگر نتوانستم راه بروم. من حدود ۴۵ روز در همین بیمارستان بستری بودم. به نظرم



۱۲مرا به اتاق عمل بردند و روی پایهام جراحی انجام دادند. حتی یکبار از مرز مه دکترها شنیدم که می‌خواهند پایم را قطع کنند. اما یک آقای دکتر ی بود که هر جا هست خدا حفظش کند، ایشان گفت من پای این نوجوان را حفظ می‌کنم. پایین کل پایم را گچ گرفتند. وقتی به هوش آمدم دیدم گچ ناحیه کمرم خیلی اذیت می‌کند. به پشتم می‌خورد و می‌سوخت. پرستارها را صدا زدم و گفتم خیلی درد می‌کشم. دو نفر آمدند و داشتند اضافی گچ را می‌برند که شنیدم از کل بیمارستان صدای تکبیر می‌آید. آن زمان بنیاد شهید به هر مجروحی یک رادیو جیبی هدیه داده بود. سریع رادیوی خود را روشن کردم و شنیدم که گوینده می‌گوید: «خرمشهر شهر خون آزاد شد». شنیدن این خبر باعث شد تمام بنیاد شهید به هر مجروحی یک رادیو جیبی هدیه داده بود. سریع رادیوی خود را روشن کردم و شنیدم که گوینده می‌گوید: «خرمشهر شهر خون آزاد شد». شنیدن این خبر باعث شد تمام درها هم را فراموش کنیم

چند گردان زرهی. از طرفی بمباران هوایی هم می‌کردند ولی ایمان و ایستادگی بچه‌ها فراتر از این داشته‌های مادی بود. آنقدر پاتک‌هایشان را دفع کردیم که حول و حوش ساعت ۲ بعدازظهر از رو رفتند و درگیری کمی آرام‌تر شد. عراقی‌ها که پس کشیدند، بچه‌های جهاد بین خط سوم و چهارم رفتند یک خاکریز دیگر زدند تا نیروهای ما جلو بکشند و در صورت پاتک مجدد دشمن، نگذارند جلوتر بیایند.

مجروحیت‌تان چه زمانی و چطور اتفاق افتاد؟

آن شب را ما پشت خاکریز استراحت و صبح روز

درد

وقتی به هوش آمدم درد زیادی در گچ ناحیه کمرم احساس کردم. شنیدم از کل بیمارستان صدای تکبیر می‌آید. آن زمان بنیاد شهید به هر مجر وحی یک رادیو جیبی هدیه داده بود. سریع رادیوی خود را روشن کردم و شنیدم که گوینده می‌گوید: «خرمشهر شهر خون آزاد شد». شنیدن این خبر باعث شد تمام بنیاد شهید به هر مجروحی یک رادیو جیبی هدیه داده بود. سریع رادیوی خود را روشن کردم و شنیدم که گوینده می‌گوید: «خرمشهر شهر خون آزاد شد». شنیدن این خبر باعث شد تمام درها هم را فراموش کنیم

	۶	۹		
	۸	۲	۳	
	۷	۱	۶	
	۸	۹	۵	
	۲	۳	۷	
		۸	۷	
	۳	۴		
	۹	۱	۸	

جدول سودوکو

ارقام ۹تا ۹طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه‌درسه فقط یک‌بار به کار روند

جدول کلمات متقاطع

◀ **پاسخ جدول شماره ۵۹۱۵**

۷	۸	۳	۵	۱	۷	۸	۷	۸
۸	۷	۱	۷	۸	۳	۸	۵	۷
۸	۵	۸	۷	۸	۳	۷	۱	۷
۵	۷	۷	۸	۱	۸	۳	۸	۷
۸	۳	۱	۷	۸	۵	۷	۸	۳
۳	۸	۵	۷	۱	۸	۳	۷	۳
۷	۸	۳	۷	۱	۸	۳	۷	۳
۱	۷	۸	۳	۷	۱	۸	۳	۷

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵

از راست به چپ

۱- زمان مارک تواین- بسیار گر به کهنده ■ ۲- راهنمایی- جواب پشتک- نوعی خوراک که از گوشت گوساله درست می‌کنند ■ ۳- کمیاب- معتمدان- نام گنوزو، سرمربی مشهور ناپولی ایتالیا ■ ۴- سائل- فراق- کجاست؟- طنزگو ■ ۵- روش- لبریز- یادداشت ■ ۶- کالای نو- واحد اندازه گیری سطح پراب ده هزار متر- پایتخت زیمبابوه ■ ۷- چراگاه ایلات- دریاچه چشمه‌های آبی سبیری- مرگ و نیستی ■ ۸- احسان و خوبی- همان ده‌است- قومی که سلسله‌اشکانی را تشکیل داد ■ ۹- تخم ماهی- امتیاز ضربه‌های کنترل شده دست کاراته‌کا- تعداد اعداد دورقمی ■ ۱۰- سلسله نادرشاه- ثروتمند- گیاه مرداب ■ ۱۱- پوزه- سرمه- همراه عروس ■ ۱۲- واحدی در ارتش- تلخ- از هفت سین ها- خودداری کردن ■ ۱۳- صندوقچه چوبی- از شاخه‌های علم اقتصاد- آهسته ■ ۱۴- جمع ثوب؛ لباس ها- معیوب از دست یا- نقشه صحنه تصادف ■ ۱۵- واحد مسافت- رمانی از چارلز دیکنز

از بالا به پایین

۱- از شهرهای مهم چین- فیزیکدان شهیر ایرانی ملقب به پدر فیزیک نور ■ ۲- فرشته موکل بر دین و تدبیر امور- تواضع- سازگاری ■ ۳- اعلام خطر- ضربه‌ای بانوک یا- گودی ته دره ■ ۴- پسوند مزارع- سوسن زرد- کنیز- مظهر پاکی ■ ۵- اسم آذری- شهر آورد- اجراکننده نمایش تلویزیونی ■ ۶- سرپرستان- آب انگلیسی- همراه خل ■ ۷- نویسنده ایلپاد- هوشیاری- متضاد جزئی ■ ۸- عطر شیرینی- گنج- نژاد روس ■ ۹- دلاک- شهری در آذربایجان غربی- شگافنده علوم ■ ۱۰- اولین نت- نام مردانه آلمانی- مشاور ■ ۱۱- یافته‌ده- کوه مرزی فرانسه و اسپانیا- تکرارش آوای فاخته است ■ ۱۲- نفس خسته- میوه پخته شده در شکر- جواب مثبت ■ ۱۳- نوزدهمین پادشاه ساسانی- دریاچه مرزی کانادا- کاشف گردش خون ■ ۱۴- تنها رود قابل کششیرانی ایران- گلخن حمام- ده پاکت سیگار ■ ۱۵- معادل فارسی معناد- اختراع آلفرد نوبل